

تأثیر چین بر ایجاد توازن منطقه‌ای در خلیج فارس

شهریار فرجی نصیری*

عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله بروجردی

افشین متقی

عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

چکیده

خلیج فارس به دلایل مختلف ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک همواره از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای در سیاست جهانی برخوردار بوده است. این منطقه به‌تنهایی با داشتن بیش از 60 درصد از ذخایر نفت دنیا و حدود 40 درصد از ذخایر گازی جهان، به‌عنوان یک هارتلند¹ اقتصادی دارای جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ جهانی است. یکی از کشورهایی که در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ای به خلیج فارس داشته است، جمهوری خلق چین است. این کشور جهت تداوم رشد اقتصادی خود که مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست است، نیاز روزافزونی به نفت خلیج فارس پیدا کرده است و در این میان ایران و عربستان به‌عنوان پایه‌های دیپلماسی نفتی چین در خلیج فارس به‌ترتیب 9 و 19 درصد از نفت وارداتی چین را تأمین می‌کنند. از این‌رو پژوهش حاضر در صدد است تا به تحلیل و بررسی تأثیر حضور چین در خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بپردازد. پژوهش حاضر با توجه به حضور چین در خلیج فارس، سه سناریوی امنیتی را در مورد امنیت این منطقه فراروی ایران می‌نهد: «سناریوی امنیت آمریکامحور»، «سناریوی امنیت دسته‌جمعی» و «سناریوی توازن قدرت» و منافع و معایب هر کدام را توضیح داده و در پایان به این نتیجه می‌رسد که محتمل‌ترین سناریوی پیش‌روی ایران در مورد امنیت خلیج فارس، توازن قدرت در مقابل آمریکا و متحدین عربی‌اش از طریق ایجاد تفاهم استراتژیک با چین است.

کلید واژه‌ها

خلیج فارس، چین، ایران، توازن قدرت، امنیت.

* Email: sh.nasiri82@yahoo.com

چین بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه است؛ تاریخ کهن چین نشان دهنده‌ی احساس دیرینه تهدیدهای امنیتی و دفاعی و بدبینی به خارجی‌ان است که نمونه‌ی بارز آن‌را می‌توان در ساخت دیوار چین مشاهده کرد. تاریخ چین به‌خوبی نشان دهنده این نکته است که این کشور عرصه تهاجم اقوام مختلف، جنگ‌های مکرر با غریبان و اشغال بخش‌های مختلف این کشور توسط قدرت‌های خارجی بوده است. بنابراین استراتژی‌های امنیتی، همواره در سیاست خارجی چین از روزگار باستان تا کنون جایگاه ویژه‌ای داشته است. نمود این تفکر را هم می‌توان در اندیشه‌های متفکران چین باستان مانند «سون ز¹» و «کنفوسیوس» و هم در دوران مدرن در تفکرات دکتر «سون یات سن²» و «مائو» مشاهده کرد.

با این اوصاف چین در سال 1949م، هنگامی پای به عصر جدید نهاد که، مردم و رهبران آن آکنده از احساس تهدید کهن از بابت استعمار و سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ بودند. دوستی با شوروی نیز نتوانسته بود چینی‌ها را از نیات خارجی‌ان و سوءظن درباره‌ی آنها برهاند؛ زیرا استالین رهبر «کشور برادر سوسیالیستی» نیز همانند غریبان خواهان به‌دست آوردن پایگاه دریایی و هوایی در سواحل شرقی چین بود (امیدوارنیا، 1382: 1-2). بنابراین مائو نیز هم‌چون اسلاف خود نسبت به همه‌ی قدرت‌های بزرگ بدبین بود. استراتژی امنیت ملی چین در دوران مائو بر مبنای بدبینی به همه‌ی قدرت‌های بزرگ و غیر قابل اجتناب دانستن جنگ جهانی سوم، قرار داشت. دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای به‌منظور بازدارندگی، توسعه مناسبات با کشورهای جهان سوم برای کسب حمایت‌های بین‌المللی و توسل به شیوه‌های جنگ مردمی برای رویارویی با دشمن در صورت تعرض به خاک چین، مبنای بقا و استقلال و حاکمیت کشور را تشکیل می‌داد (امیدوارنیا، 1381: 487).

دست‌آورد بزرگ سیاست امنیتی در صنعتی کردن کشور به‌ویژه در بخش دفاعی بود. اما از طرف دیگر، بی‌توجهی به اقتصاد بازار آزاد، عدم موفقیت در جلب اعتماد کشورهای پیرامون، بها ندادن به قدرت مادی (اقتصادی) در محاسبه توان جامع کشور و ایده‌لیسم افراط‌گرایی عقیدتی را می‌توان، از نقاط ضعف استراتژی مائو نامید (امیدوارنیا، 1381: 487). بر این اساس پس از مائو، دنگ شیائو پینگ، در استراتژی امنیت ملی خود برجستگی خاصی به اقتصاد نوین چین پس از انقلاب سوسیالیستی 1949م، با آرزوهای بزرگ مائو تسه دونگ رهبر انقلاب آغاز شد؛ با جسارت هواکوفنگ به آرزوهای کوچک روی آورد و با اصلاحات تدریجی لیوشائوچی، چونن لای و دنگ شیائو پینگ به مسیر عادی رفت (صدری، 1384). دنگ شیائو پینگ، محور اصلی سیاست خارجی خود را «اصلاحات اقتصادی»، «دروازه‌های باز» و «نوسازی اقتصادی» قرار داد و معتقد بود برای تحقق آن باید در راه حفظ «صلح پایدار» تلاش نمود (امیدوارنیا، 1381: 491).

پس از دنگ شیائوپینگ، جیانگ زمین، رهبری حزب کونیست چین را به‌دست گرفت. رهبری جیانگ زمین مصادف شد با فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد. در این دوران مسابقه تسلیحاتی جدید با محوریت حمله رو به‌گسترش بود. آسیا در استراتژی امنیتی آمریکا جایگاه مهم‌تری یافته بود و گسترش ناتو به شرق و تهدید علیه استقلال و حاکمیت کشورها رو به افزایش بود. مضافاً این‌که جنگ کوزوو نیز بر وخامت اوضاع افزوده بود. در چنین شرایطی جیانگ زمین اصول سه‌گانه سیاست خارجی خود را بدین گونه مطرح کرد: اول، ادامه اصلاحات اقتصادی همان‌گونه که مورد نظر دنگ

1- sun ze (sun t2u)

2- sun yatsen

شیائو یینگ بود. دوم، تجدید نظر در استراتژی نظامی چین و تغییر آن از «دفاع» به «دفاع فعال»¹، که کاربرد جنگ افزارهای هسته‌ای علیه دشمن را فراتر از حد بازدارندگی تجویز می‌کرد، سوم آنکه بر آموزش سیاسی و عقیدتی در ارتش بیش از گذشته تأکید شد و نظرات کسانی که در اوضاع و احوال جدید داخلی و بین‌المللی خواهان غیر سیاسی و حزبی شدن ارتش هستند نفی گردید (امیدوارنیا، 1381 «الف»: 23).

پس از جیانگ زمین، هو جین تائو سکان ریاست جمهوری چین را به‌دست گرفت. نسل چهارم رهبران چین که بسیار عمل‌گرا تر و غیر ایدئولوژیک‌تر از اسلاف خود هستند، در صددند بین خواست پیشرفت و توسعه اقتصادی تعادل برقرار کنند (نوریخش، 1384). در زمان رهبری نسل چهارمی‌ها، چین از رشد اقتصادی بالاتری نسبت به نرم اقتصادی جهان برخوردار است و از لحاظ بین‌المللی نیز به‌عنوان یک بازیگر بالقوه جهانی مطرح می‌باشد (مولوی، 1384). رشد اقتصادی بالای چین، نیاز این کشور را به انرژی بیش از پیش نمایان ساخته است. به‌همین دلیل چینی‌ها اقدام به سرمایه‌گذاری‌های زیادی در حوزه انرژی در نقاط مختلف دنیا مانند استرالیا، کانادا، کشورهای آفریقایی و خاورمیانه انجام داده‌اند. اما در این میان خلیج فارس به‌دلیل ذخایر بالای انرژی و هزینه‌ی بسیار پایین بهره‌برداری، اهمیت ویژه‌ای در سیاست خارجی چین پیدا کرده است که این اهمیت تا حد زیادی مرهون همین ذخایر انرژی است.

جایگاه ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک خلیج فارس در سیاست‌های جهانی

خلیج فارس به‌دلایل مختلف ژئوپلیتیکی و ذخایر عظیم نفت و گاز، به‌عنوان گلوگاه انرژی کشورهای توسعه‌یافته، یکی از مناطق استراتژیک دنیا تلقی می‌شود که تأمین امنیت آن همواره نقشی اساسی در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ داشته است (امام جمعه‌زاده؛ فرجی نصیری، 1386: 149). در دوران جنگ سرد از آنجا که قلمروهای ژئواستراتژیک بر اساس اهداف نظامی تعیین می‌شد، در نتیجه مناطق ژئوپلیتیکی نیز می‌بایستی توجیه‌کننده اهداف نظامی باشند. به‌همین دلیل به‌محض احساس کوچک‌ترین تغییر و تحول در ساختار نظام ژئوپلیتیکی برخی از مناطق که ممکن بود، اهداف نظامی را دچار مشکل سازد، توسل به‌زور را در آن مناطق امکان‌پذیر می‌ساخت. ولی امروزه قلمروهای ژئواستراتژیک باید توجیه اقتصادی - نظامی داشته باشند (اخباری؛ مایل افشار، 1386: 173).

در شرایطی که مکیندر و اسپایکمن از ریملند و هارتلند حرف می‌زدند، خلیج فارس و خاورمیانه جز منطقه ریملند محسوب می‌شدند (وٹوقی، 1386: 233)، چرا که در قرن بیستم، راهبردهای نظامی نقش اساسی داشتند و تسلط بر قلمروهای ژئوپلیتیک جز اهداف اساسی دولت‌ها به‌شمار می‌آمد. این در حالی است که در قرن حاضر اهمیت اقتصاد در عرصه‌ی جهانی افزایش یافته است. روند کنونی بیانگر این موضوع است که قدرت جهانی را کسی در دست خواهد داشت که بتواند بر منابع و خطوط انرژی، به‌ویژه نفت و گاز تسلط داشته باشد (امامی، 1381). از این‌رو مناطقی که از نظر انرژی غنی باشند اهمیت می‌یابند؛ در نتیجه در نظام جهانی جدید، مناطق ژئواکونومیک موقعیت بهتری خواهند یافت. در این میان خلیج فارس به‌عنوان یک «هارتلند اقتصادی» و نیز بزرگ‌ترین حلقه‌ی انرژی جهانی، در آغاز هزاره‌ی سوم مورد توجه ویژه‌ی قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است (امام جمعه‌زاده؛ فرجی نصیری، 1386: 7-156)، چرا که این منطقه به تنهایی 62 درصد ذخایر نفتی و 40 درصد ذخایر گازی جهان را در خود جای داده است (وٹوقی، 1386: 231). هم‌چنین این منطقه با در اختیار داشتن 60 درصد تولید انرژی فسیلی و 742 میلیارد شبکه ذخیره تثبیت شده نفت تا پایان سال 2007، نقش ژئواکونومی ویژه‌ای در قرن بیستم ایفا خواهد کرد (اخباری؛ مایل افشار، 1386: 177)؛ زیرا با افزایش روز افزون مصرف انرژی در هزاره‌ی سوم - خصوصاً نفت و گاز - ارتباط سیاست‌های جهانی با اقتصاد و انرژی، روز به‌روز در

دنیای وابستگی متقابل بیشتر می‌شود (وٹوفی، 1386: 231). به‌تبع آن، در خلیج فارس نیز از آنجا که عوامل ژئوپلیتیکی بر عوامل اقتصادی منطبق هستند؛ می‌توان گفت این منطقه نقشی محوری در تدوین استراتژی‌های جهانی خواهد داشت (اخباری؛ مایل افشار، 1386: 177).

جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی چین

جمهوری خلق چین با 1/3 میلیارد نفر جمعیت، بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه‌ی دنیاست. چین اکنون دومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در دنیا (Madsen, 2006) و سومین وارد کننده‌ی نفت خام در جهان است (Leverett & Bader, 2005) چین در سال‌های اخیر دستخوش پروسه صنعتی شدن بوده و یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای در حال رشد دنیا را داراست. در واقع با نرخ رشد 8 تا 10 درصدی در سال، نیاز چین به انرژی با افزایش 150 درصدی تا سال 2020 پیش‌بینی شده است؛ چین برای حفظ این رشد، نیازمند افزایش میزان نفت وارداتی خود است. در طول دهه‌های 1970 و 1980، چین یکی از کشورهای صادر کننده نفت محسوب می‌شد؛ اما در سال 1993، این کشور تبدیل به یک وارد کننده‌ی نفت شده و رشد اقتصادی این کشور وابسته به نفت خارجی شد. واردات فعلی چین، 32 درصد از کل نفت مصرفی این کشور است که این میزان تا سال 2010 به دو برابر افزایش خواهد یافت و تا سال 2030 با واردات فعلی ایالات متحده برابری خواهد کرد (Luft, 2006).

به‌رغم تلاش‌های چین برای تنوع بخشیدن به منابع نفتی خود، این کشور به‌طور روزافزونی به نفت خاورمیانه وابسته می‌شود (Luft, 2006)، به‌همین دلیل تأکید فعلی چین بر خاورمیانه به‌عنوان بازار انرژی به‌لحاظ تاریخی بی‌نظیر است. تا دهه‌ی 1960 و سرتاسر بیشتر دهه‌ی 1970، سیاست خارجی چین در خاورمیانه، چیزی بیش از مواضع شعارگونه پکن در رابط با رادیکالیسم دنیای عرب و شعار حمایت از فلسطین به‌دلیل هماهنگی با حمایت‌های چین از «جنبش‌های آزادیبخش» در سرتا سر جهان نبود. پس از نشست تاریخی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در سال 1978 که اصلاحات داخلی چین شروع شد و اوایل دهه 1990 که دروازه‌های چین به‌روی غرب باز شد، چین به‌صورت عمیق‌تری در خاورمیانه درگیر شد (Leverett & Bader, 2005) و روابط اقتصادی خود را با این کشورها خصوصاً در حوزه انرژی گسترش داد؛ به‌گونه‌ای که امروزه چین 58 درصد از نفت مصرفی خود را از این منطقه تأمین می‌کند. بنابراین اگرچه چین به‌لحاظ تاریخی، منافع استراتژیک قدیمی در خاورمیانه و خلیج فارس نداشته است، اما از آنجا که امروزه بیشترین میزان نفت وارداتی این کشور از این منطقه تأمین می‌شود، رابطه با کشورهای این منطقه به‌طور روزافزونی برای پکن مهم‌تر شده است (Luft, 2006).

با توجه به توسعه اقتصادی سریع چین در دو دهه اخیر و افزایش تصاعدی نیاز این کشور به انرژی و نیز ناکافی بودن منابع انرژی داخلی، این کشور در پی آنست تا با به‌کارگیری «دیپلماسی نفتی» در خلیج فارس و دستیابی به منابع نفتی این منطقه، «امنیت انرژی» را که رهبران پکن در پی آنند به‌دست آورد. در همین راستا چینی‌ها اقدامات گسترده‌ای در منطقه انجام داده‌اند. از لحاظ اقتصادی این اقدامات را می‌توان در قالب استراتژی «دو واردات و یک صادرات¹» تحلیل کرد. در این استراتژی «دو واردات» به واردات انرژی (نفت و گاز) و سرمایه از منطقه جهت برآوردن نیازهای این کشور اشاره می‌کند و «یک صادرات» نیز دلالت بر سرمایه‌گذاری چین در اکتشاف و توسعه پروژه‌های نفتی و گازی در منطقه دارد (اسماعیلی، 1384).

همان‌طور که گفته شد روند رو به افزایش وابستگی به انرژی وارداتی، احساس روبه افزایش «ناامنی در حوزه انرژی» را در میان رهبران چین برانگیخته است. آنان نگرانند که اخلاص در عرضه انرژی یا افزایش قیمت آن، تداوم روند توسعه اقتصادی آنان را با خطر مواجه سازد. دلیل اصلی نگرانی رهبران چینی این است که، رشد سریع اقتصادی و پیشبرد روند توسعه اقتصادی، اکنون به مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست تبدیل شده است. از منظر استراتژیک نیز رهبران این کشور نگران اعمال محدودیت‌هایی از سوی ایالات متحده در حوزه انرژی علیه خود هستند (Weinstein, 2005). از این‌رو، چینی‌ها برای کاهش آسیب‌پذیری خود در این عرصه، دست به اقدامات مختلفی زده‌اند. یکی از مهم‌ترین این اقدامات که در راستای استراتژی «دو واردات و یک صادرات» نیز می‌باشد، برقراری پیوندهای بیشتر با کشورهای دارنده منابع انرژی خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس است؛ که در این میان عربستان سعودی و ایران بیش از دیگر کشورها توجه چینی‌ها را به خود جلب کرده‌اند.

عربستان و ایران ستون‌های دیپلماسی نفتی چین در خلیج فارس

سیاست‌مداران چینی در آغاز هزاره‌ی سوم، دستیابی به دو هدف اساسی را سرلوحه‌ی سیاست خارجی خود قرار داده‌اند: «امنیت» و «انرژی». در مورد انرژی چینی‌ها تلاش‌های گسترده‌ای جهت سرمایه‌گذاری در کشف و استخراج منابع انرژی در نقاط مختلف دنیا انجام داده‌اند. اما به‌رغم تلاش‌های فراوان چینی‌ها جهت تنوع منابع نفتی خود، خلیج فارس همچنان به‌عنوان مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده‌ی انرژی چین محسوب می‌شود. تا آنجا که به خلیج فارس مربوط می‌شود، چینی‌ها در بحث انرژی بر روی دو کشور در منطقه تمرکز کرده‌اند که این دو کشور - عربستان و ایران - به‌عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» چین در منطقه محسوب می‌گردند. اما دغدغه‌ی دیگر چینی‌ها در قرن بیست‌ویک، امنیت است. نگرانی امنیتی چین در خلیج فارس نه «امنیت سرزمینی» که «امنیت انرژی» است. به‌همین دلیل چینی‌ها مایلند جهت تأمین امنیت کشتی‌ها و محموله‌های نفتی خود، حضوری نظامی نیز در خلیج فارس داشته باشند. از دیدگاه رهبران چینی، کانال ورود چین به خلیج فارس، در درجه اول پاکستان و در درجه دوم، ایران است؛ که در سطور بعدی ابتدا به تفصیل درباره‌ی نیازهای انرژی چین و سپس درباره‌ی نیازهای امنیتی این کشور بحث خواهیم کرد.

سه قدرت بزرگی که ایالات متحده در سال 1970 نقش آنها را در موازنه قدرت خلیج فارس به‌رسمیت شناخته بود، عبارتند از: ایران، عراق، عربستان سعودی. اکنون بعد از 38 سال اتفاقاتی رخ داده است که این موازنه‌ی قوا به‌هم خورده است. از جمله: انقلاب اسلامی ایران در سال 1979، جنگ عراق و ایران 88-1980، حمله عراق به کویت در سال 90-1990 و حمله نیروهای ائتلاف به عراق در سال 2003. در نتیجه‌ی این اتفاقات، موازنه قوای تاریخی به‌طور برجسته‌ای تغییر پیدا کرده است. اکنون عراق دیگر یک تهدید نظامی خطرناک در منطقه نیست. ایران و عربستان سعودی دو قدرت نظامی برتر منطقه هستند؛ هر چند عربستان و شورای همکاری خلیج فارس یک موازنه جمعی علیه ایران تشکیل داده‌اند (Wallace, 2005). به‌همین دلیل و نیز به‌دلیل آنکه این دو کشور دارای بیشترین منابع نفت و گاز در منطقه هستند، چین که به جرأت می‌توان گفت تعداد کمی از قدرت‌ها، سیاست خارجی کاملاً رئالیستی را مانند آن تجربه کرده‌اند، اقدام به برقراری روابط نزدیکی با این دو کشور کرده است (Powell, 2006).

پکن در صدد ادامه رشد بالای اقتصادی خود است به‌همین دلیل، روابط خارجی این کشور به‌طور تنگاتنگی با سیاست داخلی آن گره خورده است (Powell, 2006). چین جهت ادامه‌ی رشد بالای اقتصادی خود (سیاست داخلی) اقدام به برقراری روابطی نزدیک با کشورهای نفت‌خیز جهان خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس کرده است. هر چند روابط

چین با این کشورها قدمت زیادی ندارد؛ اما در چند سال گذشته پکن به سرعت روابط خود را با این منطقه - خصوصاً پیوندهای اقتصادی - گسترش و عمق بخشیده است؛ به گونه‌ای که چین تبدیل به بزرگ‌ترین شریک تجاری کشورهای عرب در شرق شده است (Madsen, 2006). چین و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در تابستان 2004 بحث درباره‌ی بستن یک موافقتنامه آزاد تجاری را شروع کردند (Daragahi, 2005). این گفت‌گوها مصادف بود با تبادل نظر چین و اعراب جهت برگزاری یک گفت‌گوی نیم‌سالانه بین چین و رهبران 22 دولت اتحادیه‌ی عرب که با موافقت اتحادیه عرب این گفت‌گوها دوبار تاکنون برگزار شده است (Madsen, 2006).

بجز عربستان، بقیه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تجارت کمتری با چین دارند و تجارت آنها بر صادرات مواد خام به چین متمرکز شده است. به‌عنوان مثال، مبادلات تجاری چین با عمان در سال 2002، 1/5 میلیارد دلار و در سال 2004، 4/4 میلیارد دلار بوده است. عمان اکنون سومین تأمین کننده نفت وارداتی چین در منطقه پس از ایران و عربستان است. تجارت چین با امارت متحده عربی و کویت به ترتیب 3/9 و 727 میلیارد دلار در سال 2002 بوده است (Madsen, 2006).

همان‌طور که گفته شد از میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، چین بیشترین حجم مبادلات تجاری را با عربستان سعودی دارد. برقراری روابط ویژه با عربستان، مؤلفه‌های اصلی استراتژی چین جهت دسترسی به منابع نفتی خلیج فارس است. برقراری روابط پکن - ریاض به اواسط دهه‌ی 1980 بر می‌گردد؛ زمانی که چین موشک‌های بالستیک میان‌برد خود را به عربستان سعودی فروخت. اما با دیدار جیانگ زمین از عربستان در سال 1999، تحول عظیمی در روابط دو کشور ایجاد شد، در این دیدار موافقتنامه «همکاری استراتژیک نفتی» بین دو کشور به امضا رسید. در این دیدار هم‌چنین چین پیشنهاد فروش موشک‌های بالستیک قاره‌پیما به عربستان سعودی داد، اما سعودی‌ها به‌منظور حفظ روابط ویژه‌شان با آمریکا تاکنون ترجیح داده‌اند بسیاری از این پیشنهادهای را رد کنند (Luft, 2006).

از زمان دیدار جیانگ زمین، از عربستان تاکنون، روابط دو کشور با سرعت بالایی رو به گسترش بوده است. چین اکنون چهارمین واردکننده‌ی نفت عربستان سعودی است. عربستان نیز با تأمین 19 درصد از نفت وارداتی چین، بزرگ‌ترین تأمین کننده نفت عربستان در منطقه است (Madsen, 2006)؛ که این میزان طبق آخرین گزارش وب‌سایت رسمی کشورهای صادر کننده نفت (ایپک) به 20 درصد در سال 2008 رسیده است. طبق این گزارش، عربستان رتبه‌ی دوم بزرگ‌ترین کشور صادرکننده‌ی نفت به چین را پس از آنگولا (با 21 درصد) داراست (برنانیوز، 1387/3/5). طبق برآورد وزارت بازرگانی چین، تجارت بین دو کشور از سال 1999 به بعد، به‌طور متوسط 41 درصد رشد داشته است. صادرات نفت عربستان به چین از 440/000 بشکه در سال 2004 به 500/000 بشکه در سال 2005 افزایش یافته است. این افزایش بعد از توافق آرامکو - غول نفتی عربستان - با ساینوپک¹ برای صدور روزانه یک میلیون بشکه نفت به چین تا سال 2010 صورت گرفت (Madsen, 2006).

در یکی دیگر از بزرگ‌ترین معاملات تجاری بین چین و عربستان، شرکت نفت چین و شرکت پتروشیمی این کشور ساینوپک با شرکت آرامکو عربستان جهت صرف 300 میلیون دلار برای توسعه منابع گاز طبیعی عربستان در نزدیکی حوزه‌ی قوار به‌توافق رسیدند. همکاری چین و عربستان فقط محدود به حوزه‌ی نفت و گاز نیست. در سایر حوزه‌ها نیز دو طرف اقدام به سرمایه‌گذاری‌های متقابل کرده‌اند، از جمله سرمایه‌گذاری شرکت‌های سعودی در بخش پتروشیمی چین که در این مقال، مجال بررسی آنها نیست. اما اهم قراردادهای فی‌مابین همانهایی بود که در بالا ذکر شد.

ایران ستون دیگر «دیپلماسی نفتی» چین در خلیج فارس است. چین در اواسط دهه‌ی 1990، به‌نحو چشم‌گیری واردات نفت خام و محصولات نفتی از ایران را گسترش داد؛ به‌گونه‌ای که وزیر نفت وقت ایران آقای زنگنه اظهار داشت که تهران پیش‌بینی می‌کند تا پایان سال 2004، سرانجام چین جای ژاپن را به‌عنوان اولین بازار فروش نفت ایران خواهد گرفت (Renfeng, 2004). ایران اکنون با تأمین 9 درصد از نفت وارداتی چین در رتبه‌ی سوم بزرگ‌ترین کشورهای صادرکننده نفت به چین پس از آنگولا و عربستان سعودی قرار دارد (برنانیوز، 1387/3/5).

تعاملات چین و ایران محدود به حوزه‌ی نفت نبوده، بلکه قراردادهای عظیم دیگری نیز میان طرفین به امضا رسیده است. سایپوک جهت راه‌اندازی صنعت گاز طبیعی از کار افتاده کشورش، در یک معامله بزرگ به ارزش صد میلیارد برای توسعه میدان نفتی یادآوران، با ایران توافق کرد که 250 میلیون تن گاز طبیعی برای 30 سال از ایران خریداری کند، در عوض ایران روزانه 150 هزار شبکه نفت خام به چین صادر خواهد کرد. در یک توافق دیگر در اواخر مارس 2004، یک قراردادی 20 میلیارد دلاری بین شرکت تجاری- نفتی نورینکو و ایران برای خرید گاز طبیعی ایران به مدت 25 سال به امضا رسید (Daragahi, 2005).

در مجموع برنامه‌های سرمایه‌گذاری چین در تولید و اکتشاف نفت، پتروشیمی و گاز طبیعی در ایران، به بیش از صد میلیارد دلار تا پایان ربع قرن آینده خواهد رسید (Gundzik, 2005). حجم عظیم سرمایه‌گذاری‌های چین در خارج از کشور و رشد اقتصادی بالای این کشور، این نگرانی را در جهان به‌وجود آورده است که این رشد اقتصادی بالا، با نفوذ ژئوپلیتیک این کشور جابه‌جا خواهد شد، چرا که در نبود یک توازن در روابط بین‌المللی قدرت‌های بزرگ جهانی، نفوذ ژئوپلیتیک یک اصل سازمان‌دهنده است (Daojiong, 2005). از این‌رو چین شدیداً به‌دنبال نفوذ در مناطق ژئوپلیتیک دنیاست. خلیج فارس یکی از این مناطق ژئوپلیتیک است که چین امیدوار است به‌منظور تأمین امنیت انرژی خود، نفوذ نظامی نیز در این منطقه داشته باشد. چینی‌ها برای عملی شدن این طرح، اول به پاکستان و پس از آن به ایران چشم دوخته‌اند؛ به‌همین خاطر سرمایه‌گذاری‌های کلانی در نفت و گاز ایران انجام داده و حجم مبادلات تجاری فی‌مابین را به‌شدت گسترش داده‌اند. شاهد مدعی نگارنده نیز در خواست چینی‌ها از ایران جهت واگذاری پایگاه نظامی به آنها در یکی از بنادر استراتژیک ایران در بهمن 1386 است. این اقدام به‌لحاظ ژئوپلیتیک برای چین و ایران بسیار حائز اهمیت است. تأثیر متقابل سیاسی و اقتصادی این اقدام برای چین با توجه به این‌که این کشور به‌شدت به واردات انرژی از ایران و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس وابسته است قابل توجه است، زیرا این اقدام می‌تواند توافقنامه انرژی چین برای انتقال نفت و گاز از طریق تنگه هرمز را محکم‌تر کند (Ramachandran, 2006). از طرف دیگر ایران که همواره از جانب آمریکا احساس ناامنی و تهدید می‌کند و این احساس تهدید با واگذاری پایگاه نظامی امارات متحده عربی به فرانسه بیشتر هم شده است، می‌تواند با واگذاری پایگاه نظامی به چین در یکی از بنادر خود، به یک موازنه قوا در مقابل آمریکا و کشورهای عربی دست پیدا کند.

حضور چین در خلیج فارس و سناریوهای امنیتی پیش‌روی ایران در این منطقه

خلیج فارس یکی از منطق استراتژیک دنیاست که از دیرباز تا کنون همواره دغدغه‌های امنیتی داشته و بحران‌های فراوانی به‌خود دیده است. این منطقه که استراتژیک‌ترین حوزه‌ی منافع ملی ایران را تشکیل می‌دهد، تأمین امنیت آن یکی از دغدغه‌های امنیتی حکومت‌های مختلف ایرانی بوده و هم‌چنان نیز هست. اما تا آنجا که به دوران معاصر مربوط می‌شود، امنیت این منطقه همواره متکی به قدرت‌های بزرگ بوده و هیچ‌گاه یک امنیت منطقه‌ای بومی و پایدار در آن

شکل نگرفته است. در دوران پهلوی اول، امنیت این منطقه متکی به انگلستان بود. اما در دوره‌ی پهلوی دوم، با افول قدرت بریتانیا و جایگزینی آن با قدرت ایالات متحده آمریکا، امنیت این منطقه نیز با اتکا به قدرت نظامی آمریکا تأمین می‌شد. از آن زمان تا کنون ترتیبات امنیتی و نظم‌هایی که در منطق شکل گرفته، همواره آمریکامحور بوده است. با وقوع انقلاب اسلامی ایران و شکل‌گیری یک حکومت مخالف آمریکا در منطقه، این نظم (آمریکامحور) دچار چالش شده و از آن زمان تا کنون، ایران همواره به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای که هژمونی آمریکا را در منطقه به چالش کشیده است، مطرح می‌باشد. اهمیت استراتژیک و منابع انرژی فراوان خلیج فارس باعث شده تا قدرت‌های مختلف از جمله چین برای حضور در این منطقه ابراز علاقمندی کنند.

از دیدگاه رئالیستی هر چه تعداد قدرت‌های بازیگر و قطب‌های تشکیل دهنده موازنه قوا در یک منطقه بیشتر باشد، آزادی عمل قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های کوچک نیز بیشتر می‌شود و این قدرت‌ها، فرصت و فضای بیشتری برای بازیگری و نقش‌آفرینی به‌دست می‌آورند. بنابراین حضور چین در خلیج فارس می‌تواند خالق فرصت‌های جدیدی برای جمهوری ایران جهت تأمین منافع و افزایش مطلوبیت‌های امنیتی خود باشد. از دیدگاه نگارندگان با توجه به رغبت قدرت‌های بزرگ دیگر نظیر چین و روسیه جهت حضور در منطقه و فرصت‌ها و چالش‌هایی که ممکن است حضور آنها به‌همراه داشته باشد، سه «سناریوی امنیتی» جهت تأمین امنیت خلیج فارس فراروی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد: سناریوی اول: سناریوی «امنیت آمریکامحور»، سناریوی دوم: سناریوی «امنیت دسته‌جمعی» و سناریوی سوم: سناریوی «توازن قوا» در مقابل آمریکا.

سناریوی اول: «امنیت آمریکامحور»

اولین سناریویی که برای تأمین امنیت خلیج فارس پیش‌روی ایران است، ایجاد یک نظم غرب‌محور با رهبری آمریکا است که آن‌را سناریوی «امنیت آمریکامحور» نامیده‌ایم. برای درک ماهیت سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس لازم است پیشینه‌ای درباره‌ی سیاست خارجی این کشور در منطقه بیان شود. پس از جنگ جهانی دوم و افول امپراطوری بریتانیا، آمریکا به‌عنوان یک ابر قدرت سر برآورد و جانشین انگلستان در مناطق مختلف دنیا شد. حضور و نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس معمای است که طی دهه‌های اخیر بالاخص در سال‌های پس از جنگ سرد، ذهن بسیاری از محققان سیاست بین‌الملل را به‌خود مشغول ساخته است. آمریکا در سال‌های نخستین جنگ سرد به 3 دلیل، توجه ویژه‌ای به خاورمیانه و خلیج فارس داشت: 1- تلاش آمریکا برای خاورمیانه‌ای آزاد و مستقل 2- ادامه یافتن جریان نفت به دنیای آزاد به‌دلیل وابستگی شدید هم‌پیمانان آمریکا در ناتو و ژاپن به نفت این منطقه 3- وجود کانال سوئز، چرا که سهم آمریکا از نفت خاورمیانه در دهه 1940 تماماً از این کانال عبور می‌نمود و حتی بعد از تعبیه‌ی لوله‌های نفتی باز هم قسمت اعظمی از نفت مصرفی آمریکا از این کانال عبور می‌کند (کالینز، 1383: 280).

در دوران اولیه جنگ سرد، گسترش منافع استراتژیک ایالات متحده به‌سمت خاورمیانه، با انگیزه اولیه نگرانی از پیشروی قدرت نظامی شوروی به سمت خاورمیانه و خلیج فارس بود. اما هم‌زمان با افزایش تهدیدات جهانی شوروی، ایالات متحده هر چه بیشتر در استراتژی‌های دفاعی و امنیتی خاورمیانه درگیر شد. اگر چه قدرت نظامی بریتانیا در این منطقه هنوز پابرجا بود، اما در حال جایگزینی با قدرت آمریکا بود. برنامه‌ریزان نظامی آمریکا اعتقاد داشتند که حفظ امنیت خطوط نفتی خاورمیانه در جنگ با شوروی ضروری است. این اعتقاد مبتنی بر این امید بود که هر جنگی با شوروی باید ظرف چند سال تمام می‌شد، چرا که منابع نفتی داخلی آمریکا برای یک بحران طولانی مثل جنگ کافی نبود.

(Kemp & Sanders, 2003). با این وجود تا قبل از سال 1971 منطقه خلیج فارس در معادلات ژئواستراتژیک جنگ سرد از درجه دوم اهمیت نسبت به اروپا و شرق و جنوب شرق آسیا برخوردار بود و خلیج فارس به عنوان جبهه سوم راهبردی پس از جبهه اول (اروپا) و جبهه دوم (شرق و جنوب شرق آسیا) قرار می‌گرفت (عزتی، 1377: 181).

در اواخر دهه 1960 انگلستان به دلایل مختلفی چون، فقدان توانایی کافی، استقلال هندوستان، بسته شدن کانال سوئز، استقلال کشورهای منطقه، ملی شدن نفت در ایران، تحولات چپ‌گرایانه در کشورهای چون عراق و قدرت فزاینده آمریکا به این نتیجه رسید که از یک سو ایفای نقش گذشته در منطقه خلیج فارس بسیار پرهزینه است و از سوی دیگر با توجه به روابط ویژه انگلستان با آمریکا، حضور و نفوذ آمریکا در منطقه تهدیدی علیه منافع انگلستان نخواهد بود. بنابراین انگلستان در سال 1968 اعلام کرد که تا پایان سال 1971 نیروهای خود را از خلیج فارس بیرون خواهد برد. آمریکا ابتدا تحت تاثیر رویدادهای چون جنگ ویتنام ترجیح می‌داد در راستای ایفای نقش فعال در منطقه، از متحدان منطقه‌ای به عنوان نمایندگان خود استفاده کند، به همین دلیل نیکسون دکترین منطقه‌ای خود را که بر همکاری امنیتی با قدرت‌های منطقه‌ای تاکید داشت؛ مطرح کرد. بر اساس این دکترین که به «سیاست دو ستونه» نیکسون شهرت داشت، (اسدی، 1381: 43) امنیت خلیج فارس برعهده دو کشور ایران و عربستان گذاشته شد. ایران به دلیل توانایی‌های بالای نظامی و سایر عناصر قدرت، نقش فعال‌تری یافت و به عنوان ژاندارم منطقه تعیین شد. در کنار ایران، عربستان به عنوان یک قدرت اقتصادی مطرح می‌شد و این دو کشور مجموعاً می‌بایست امنیت خلیج فارس را تامین کنند (الهی، 1384: 277).

اما پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و روی کار آمدن جناح ضد آمریکایی در این کشور ضربه نهایی را بر پیکر سیاست دو ستونه نیکسون وارد ساخت و باعث فروپاشی این سیاست شد. پیروزی انقلاب اسلامی و حمله شوروی به افغانستان در سال 1979، مجموعاً باعث تغییراتی در سیاست‌های امنیتی آمریکا در منطقه شد که اهم آنها عبارتند از: 1- تعیین عربستان به عنوان پایه اصلی سیاست‌های آمریکا در منطقه خلیج فارس 2- ایجاد یک «کمر بند امنیتی» یا یک «پرده آهنین» به دور انقلاب اسلامی از پاکستان تا مصر 3- تشکیل و گسترش یک نیروی واکنش سریع (الهی، 1384: 93-277). جهت جلوگیری از حوادث مشابه انقلاب اسلامی ایران در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، چنانچه رونالد ریگان تاکید کرد که ایالات متحده اجازه نخواهد داد که عربستان سعودی نیز وضعیت ایران را پیدا کرده و از اردوگاه غرب خارج شود.

تغییرات فوق در سیاست‌های امنیتی آمریکا در منطقه مجموعاً باعث طراحی یک سیستم امنیتی جدیدی در منطقه شد که ضمن برآورده کردن منافع آمریکا در منطقه به مقابله با گسترش انقلاب اسلامی ایران در منطقه می‌پرداخت و به طور هم‌زمان دو کشور ایران و عراق را تضعیف می‌کرد. در این سیستم هم‌چنین تلاش‌هایی جهت حل منازعه فلسطین و اسرائیل در نظر گرفته شده بود. هم‌زمان با این سیاست، آمریکا زمینه اتحاد سیاسی نظامی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را فراهم کرد. در چارچوب این سیاست، در سال 1981 شورای همکاری خلیج فارس شکل گرفت که اتحاد اقتصادی و همکاری امنیتی مهم‌ترین عامل تاسیس این شورا بود (یونسیان، 1384). سیستم امنیتی جدید ترکیبی از قراردادهای امنیتی است که به صورت دوجانبه با یک‌یک کشورهای جنوبی خلیج فارس منعقد شده است. آمریکا بر اساس این قراردادهای، امکان ایجاد پایگاه‌های نظامی در این کشورها را به دست آورده و حضور نظامی خود را در منطقه تقویت کرده است. قراردادهای واگذاری پایگاه به نیروهای آمریکایی، انجام مانورهای مشترک و تعهد آمریکا به دفاع از این کشورها حلقه‌های تکمیل کننده ساختار امنیتی جدید منطقه هستند (اسدیان، 1381: 2-151). در این راستا می‌توان به پایگاه‌های آمریکا در کشورهای زیر اشاره کرد: پایگاه دریایی جفیر در بحرین، پایگاه هوایی ظهران، پایگاه دریایی

اسفانبه، پایگاه حفرباطن، پایگاه تبوک، پایگاه خمیسی و مشیط در عربستان، پایگاه مصیره، پایگاه دریایی خصیب، پایگاه دریایی ام الغنم و پایگاه هوایی مسیب در عمان (خدادادی، 1383: 2-151).

از این رو می‌توان گفت امنیت خلیج فارس از جنگ جهانی دوم بدین سو که قدرت‌های بزرگ حضوری فعال در این منطقه داشته‌اند، همواره نظم غرب‌محور بوده است. اکنون ایران نیز می‌تواند هم‌چون سایر کشورهای منطقه و رژیم‌های سابق ایران، کلید امنیت خود را به آمریکا داده و با اتکا به قدرت نظامی و نفوذ ژئوپلیتیک آمریکا در منطقه، همانند کشورهای عربی به نظمی آمریکا-محور تن دهد و از منافع اقتصادی بی‌شمار آن بهره‌مند گردد. در این نظم، خلیج فارس به‌عنوان یک مجموعه‌ی امنیتی با اتکا به قدرت هژمونی آمریکا، مسائل امنیتی خود را در درون مجموعه حل‌وفصل می‌کند. در این مجموعه امنیتی، تنها قدرتی که خارج از مجموعه در منطقه حضور دارد (حضور نظامی)، آمریکاست و از آنجا که آمریکا تنها ابرقدرت است، می‌تواند مسائل امنیتی خلیج فارس را حل‌وفصل کند و امنیت را در این منطقه تأمین کند. دیگر کشورها نیز به‌خاطر همراهی با این کشور، امنیت خود را در مقابل دیگر قدرت‌ها تضمین شده می‌بینند. اما از آنجا که ایران در موضوعات متعدد امنیتی و ایدئولوژیکی با آمریکا تضاد منافع دارد، این سناریو، سناریوی نامحتمل برای جمهوری اسلامی ایران است.

سناریوی دوم: سناریوی «امنیت دسته‌جمعی»

با توجه به مطالعات تطبیقی که نگارندگان بین منطقه‌ی خلیج فارس و سایر نقاط دنیا انجام داده‌اند، بهترین سیستم امنیتی که می‌تواند منافع جمهوری اسلامی ایران را در منطقه برآورده سازد، یک سیستم امنیت دسته‌جمعی جدید، با مشارکت همه‌ی کشورهای منطقه است که نمود این سیستم می‌تواند شورای همکاری خلیج فارس با حضور ایران و عراق به‌عنوان دو قدرت منطقه‌ای باشد؛ چرا که هرگونه سیستم امنیتی بدون حضور این دو قدرت در منطقه ناقص بوده و نمی‌تواند امنیت را برای خلیج فارس به‌همراه داشته باشد. با توجه به اینکه پس از جنگ جهانی دوم شاهد رشد منطقه‌گرایی در سراسر دنیا هستیم و سیستم‌های امنیت دسته‌جمعی که نمونه بارز آن، سازمان ملل و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) است در حال رشد هستند، ایران نیز باید خود را با تحولات جدید هماهنگ ساخته و از شکل‌گیری چنین سیستمی در منطقه حمایت کند. ایران حتی می‌تواند با شعار الگوپردازی از سازمان ملل در مورد امنیت دسته‌جمعی، خواست خود را مشروع و در راستای اهداف عنوان شده از سوی سازمان ملل اعلام کند. بنابراین ایران باید به‌دنبال ایجاد یک سیستم امنیت دسته‌جمعی بومی در منطقه، بدون حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای باشد. ایران حتی می‌تواند پیشنهاد ایجاد ارتش مشترک خلیج فارس را مطرح سازد. در صورت عملی شدن چنین طرحی، ایران با توجه به توان نظامی بالای خود نسبت به سایر کشورهای منطقه، تأمین‌کننده اصلی چنین نیرویی خواهد بود. حتی اگر طرح ایجاد ارتش مشترک خلیج فارس نیز عملی نشود بازهم شکل‌گیری یک سیستم امنیت دسته‌جمعی کاملاً در راستای منافع جمهوری اسلامی است. اگر چنین سیستمی در منطقه پیاده شود نخستین و مهم‌ترین نتیجه آن، خروج آمریکا از ترتیبات امنیتی منطقه است. در صورت تحقق این هدف اولاً از دغدغه‌های امنیتی ایران از جانب آمریکا کاسته خواهد شد، ثانیاً آمریکا نمی‌تواند از نزدیک ایران را کنترل کرده و با حضور دریایی خود در خلیج فارس، ایران را از ترتیبات امنیتی منطقه خارج کرده یا دست‌کم به حاشیه براند و مانع از تأثیرگذاری مؤثر ایران در ترتیبات امنیت منطقه‌ای شود. نتیجه‌ی دیگر این سیستم امنیتی این است که ایران را تبدیل به هژمون منطقه می‌کند و ایران به‌عنوان قدرت برتر منطقه، مطرح می‌شود. سومین

نتیجه‌ی این سیستم امنیتی، تسلط ایران بر راه‌های آبی خلیج فارس و تنگه‌ی استراتژیک هرمز است. در نبود نیروی دریایی آمریکا در منطقه، ایران یکه‌تاز منطقه و ستون اصلی تأمین امنیت در منطقه خواهد شد.

اما برای پیگیری چنین طرحی باید آن سوی خلیج فارس را هم در نظر داشت. در آن سوی خلیج فارس قدرت‌های کوچکی حضور دارند که دغدغه امنیتی اول آنها نه از سوی قدرت‌های بزرگ و فرامنطقه‌ای که از جانب ایران است. اعراب از دیرباز تا کنون همواره از جانب همسایه‌ی شمالی و بزرگ‌ترشان - ایران - احساس عدم امنیت کرده و می‌کنند. به همین خاطر این کشورها جهت تأمین امنیت خود از جانب ایران، دست به دامان قدرت‌های بزرگ‌تری مانند آمریکا و بریتانیا شده‌اند. خیلی هم منطقی است که این کشورها به این استراتژی امنیتی روی آورند. این کشورها به دلیل وسعت و جمعیت پابینشان، به‌تنهایی قادر به تأمین امنیت خود نیستند و به‌ناچار برای تحقق این امر باید به قدرت‌های دیگر اتکا کنند. حتی در صورت شکل‌گیری یک سیستم امنیت منطقه‌ای باز هم این ایران است که نقش اصلی را در چنین سیستمی ایفا می‌کند و در واقع ایران نقش کنونی ایالات متحده (تأمین امنیت کشورهای حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس) را به‌عهده خواهد گرفت. از این‌رو این کشورها ترجیح می‌دهند که امنیت آنها وابسته به آمریکا باشد تا ایران؛ زیرا آنها برخلاف ایران، از جانب آمریکا تهدید امنیتی‌ای احساس نمی‌کنند. اعراب تا کنون سعی کرده‌اند با وارد کردن قدرت‌های فرامنطقه‌ای به حوزه‌ی معادلات امنیتی خلیج فارس به ایجاد نوعی توازن قوا در مقابل ایران دست زنند. اقدام اعراب در واگذاری پایگاه‌های نظامی به آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی مانند فرانسه (امارات متحده‌ی عربی) و حتی شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان اقداماتی در این راستا ارزیابی کرد. با توجه به توضیحات فوق‌الذکر، می‌توان پیش‌بینی کرد که شکل‌گیری چنین سیستم امنیتی دسته‌جمعی‌ای اگر چه تأمین‌کننده منافع امنیت ملی ایران است، اما شکل‌گیری چنین سیستمی پروژه‌ای بسیار زمان‌بر است و اصل اساسی آن وجود اعتماد متقابل است که اکنون در میان کشورهای شمال و جنوب خلیج فارس در نازل‌ترین حد خود است. هم‌چنین شکل‌گیری چنین سیستمی مستلزم وجود تهدیدات امنیتی مشترک و یا دست‌کم رسیدن به تعریف مشترکی از تهدیدات امنیتی است. در خلیج فارس هیچ‌گونه تعریف مشترکی از تهدیدات فرارو وجود ندارد؛ چرا که در صورتی که ایران آمریکا را به‌عنوان اولین و مهم‌ترین تهدید امنیتی خود در نظر می‌گیرد، در جنوب خلیج فارس قضیه کاملاً برعکس است. اعراب ایران را به‌عنوان تهدید امنیتی خود می‌نگرند و برای رفع این تهدید ناگزیر دست به دامان آمریکا شده‌اند. با توجه به مشکلات موجود در شکل‌گیری چنین سیستمی و نیز با توجه به زمان‌بر بودن این پروژه، ایران باید شکل‌دهی به چنین سیستمی را جزو اهداف استراتژیک و بلندمدت خود قرار دهد. زیرا حتی اگر خود اعراب نیز به چنین درکی از امنیت برسند و اعتقاد پیدا کنند که امنیت در منطقه باید بومی شود، بازهم آمریکا آنها را تحت فشار قرار خواهد داد و به‌راحتی به آنها اجازه نخواهد داد در یک سیستم امنیتی با محوریت ایران شرکت کنند.

سناریوی سوم: «توازن قوا»

سومین و محتمل‌ترین سناریوی پیش‌روی ایران، سناریوی «توازن قوا» در مقابل آمریکا می‌باشد. این سناریو، به‌کارگیری قدرت‌های خارج از منطقه برای ایجاد توازن قوا در مقابل ایالات متحده و اعراب را پیشنهاد می‌کند؛ چرا که هر چه قطب‌ها و قدرت‌های درگیر در یک موازنه قوا بیشتر باشند، قدرت‌های متوسط و کوچک‌تر آزادی عمل بیشتری دارند و با پیوستن به این اتحاد و ائتلاف‌ها، فرصت‌های بیشتری برای نقش‌آفرینی دارند. بنابراین ایران می‌تواند با وارد کردن قدرت‌هایی مانند روسیه و خصوصاً چین در معادلات امنیتی خلیج فارس، بر وزن استراتژیک خود در منطقه بیفزاید.

همان‌طور که در صفحات پیشین اشاره شد، رشد بالای اقتصادی چین، نیاز این کشور به انرژی را به‌طور روزافزونی افزایش داده است. از آنجا که بیش از نیمی نفت وارداتی چین از منطقه خلیج فارس تأمین می‌شود، چین مایل است جهت تأمین امنیت محموله‌های نفتی‌اش، حضوری نظامی در منطقه داشته باشد. به‌همین دلیل چینی‌ها سرمایه‌گذاری‌های کلانی در بندر گوادر پاکستان انجام داده‌اند؛ هر چند چینی‌ها تأکید می‌کنند که حضور آنها صرفاً حضوری اقتصادی است، اما آن‌چه که می‌توان در پشت این حضور اقتصادی مشاهده کرد، اشتیاق چین به حضوری نظامی در منطقه است.

چین هم‌چنین اشتیاق فراوانی برای حضور در نزدیکی تنگه‌ی استراتژیک هرمز که 40 درصد نفت جهانی از آن می‌گذرد دارد. شاهد مدعی ما نیز در خواست چینی‌ها جهت واگذاری پایگاه نظامی به این کشور از طرف ایران در سال 1386 است. ایران باید به این اشتیاق چین پاسخ مثبت داده و به این کشور پایگاه نظامی واگذار کند. چرا که با حضور چین در این منطقه به‌عنوان متحد ایران، بر وزن استراتژیک ایران در معادلات استراتژیک منطقه افزوده می‌شود، زیرا در شرایط کنونی ایران هیچ متحد استراتژیکی در منطقه ندارد. از این‌رو ایران باید با وارد کردن قدرتهایی مانند چین، روسیه و حتی هند در معادلات امنیتی خلیج فارس بر توان استراتژیک خود در معادلات امنیتی این منطقه بیفزاید. اما نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که همکاری نظامی به‌تنهایی منجر به همکاری استراتژیک نمی‌شود.

حضور چین در خلیج فارس و یا حتی دادن پایگاه نظامی به این کشورها به‌خودی‌خود عاملی جهت حداکثرسازی مطلوبیت‌های امنیتی نخواهد بود؛ چرا که چین روابط خود با ایران را در چارچوب روابطش با غرب تنظیم می‌کند. به‌همین دلیل روابط ایران با کشور یاد شده، تاکنون مبتنی بر همکاری‌های دوجانبه و غیرسازمان‌یافته بوده است. موضوعات خاصی منجر به ایجاد فضای همکاری میان طرفین گردیده است اما این روند از تداوم چندانی برخوردار نبوده است. علت آن‌را هم می‌توان در ابهام گفتمانی و فقدان برنامه استراتژیک در روابط متقابل دانست. بنابراین ایران اگر می‌خواهد مطلوبیت‌های امنیتی خود از طریق چین تأمین کند، باید به باز تعریف روابط خود با این کشور بپردازد و جایگاه استراتژیک این قدرت را در سیاست خارجی خود مشخص کند و سپس به ایجاد یا عدم ایجاد پیوندهای استراتژیک با آن بپردازد. تا زمانی که روابط ایران با چین در چارچوب برنامه‌های نظامی باشد، نمی‌توان انتظار شکل‌گیری روابط استراتژیک بین طرفین داشت؛ چرا که سازه‌های نظامی به‌تنهایی عامل همکاری استراتژیک محسوب نمی‌شوند. در عوض ایجاد فضای مناسب برای همکاری نرم‌افزاری را می‌توان بستری برای دائمی‌سازی روابط ایران با چین دانست. متقابلاً چین نیز باید نقش منطقه‌ای ایران را مورد پذیرش قرار دهد. در آن شرایط است که زمینه‌های همکاری مؤثرتری فراروی ایران و این قدرت بزرگ آسیایی قرار خواهد گرفت. در آن صورت است که واگذاری پایگاه نظامی به این کشور و به بازی گرفتن آن در معادلات امنیتی منطقه، می‌تواند به عاملی جهت حداکثرسازی مطلوبیت‌های امنیتی منطقه‌ای ایران از طریق حداکثرسازی همکاری‌ها و هم‌چنین فرآیندهای مشارکت‌آمیز تبدیل شود. اما تا زمانی که همکاری‌های ایران با چین در حد همکاری نظامی باشد، نمی‌توان انتظار شکل‌گیری یک اتحاد استراتژیک بین طرفین را داشت.

شاهد مدعی ما، گزارش اخیر یک مؤسسه‌ی امارتی است که در آن گزارش قید شده است که دولت چین لیست کشورهای مناسب برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی را ذکر کرده است و در این لیست نامی از ایران به چشم نمی‌خورد. از طرف دیگر رهبران چین تاکنون به بیش از 50 کشور دنیا سفر کرده‌اند اما تاکنون هیچ‌کدام سفری به ایران نداشته‌اند. بنابراین در صورت تحقق شرایط یاد شده است که واگذاری پایگاه نظامی به چین می‌تواند مفید باشد و چین به عنصری جهت ایجاد یک موازنه قوا در مقابل آمریکا و کشورهای عربی در خلیج فارس تبدیل شود. ایران باید به‌دنبال تحقق این شرایط باشد زیرا نفوذ آمریکا در منطقه روزبه‌روز بیشتر می‌شود و ایران به‌تنهایی توان مقابله با آن‌را در آینده

نخواهد داشت. بنابراین ایران باید دیگر قدرت‌های منطقه‌ای را در موازنه استراتژیک خلیج فارس وارد کرده و آنها را در مسائل امنیتی منطقه درگیر کند؛ همانکاری که اعراب با آمریکا انجام داده‌اند، زیرا درگیری این قدرت‌ها در امنیت منطقه، مساوی است با افزایش منافع استراتژیک آنها در خلیج فارس. در آن صورت است که اگر امنیت منطقه به خطر بیفتد، این قدرت‌ها دخالت خواهند کرد و مانع از ایجاد ناامنی در منطقه خواهند شد، خصوصاً کشورهایی مانند چین و روسیه که دارای حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند. از این رو تا زمانی که موضع چینی‌ها در مورد امنیت منطقه فقط محدود به ژست‌های قدرت‌طلبانه آنها در مقابل آمریکا باشد، نمی‌توان انتظار همراهی چندانی از طرف آنها در مسائل امنیت منطقه‌ای داشت، چرا که اساساً این منطقه جزو حوزه‌ی منافع استراتژیک آنها نیست. ایران اگر می‌خواهد از این کشور به‌عنوان وزنه‌ای برای برقراری موازنه استراتژیک در مقابل ایالات متحده استفاده کند باید، حوزه‌ی منافع استراتژیک این کشور را تا خلیج فارس گسترش دهد و این میسر نمی‌شود مگر با ورود هر چه بیشتر این قدرت به بازارهای اقتصادی منطقه و درگیری آن در معادلات سیاسی - امنیتی منطقه.

نتیجه‌گیری

چین به‌عنوان یک بازیگر نسبتاً جدید در خلیج فارس، نه سابقه استعماری دارد و نه مانند آمریکا سیاست‌های ستیزه‌جویانه‌ای دارد. هم‌چنین چین بازار بزرگی است که جذابیت‌های فراوانی برای سرمایه‌گذاران خلیج فارس دارد. از زمانی که این کشور تحت رهبری دنگ شیائو پینگ، اصلاحات اقتصادی خود را آغاز کرد، این کشور به‌عنوان یک بازیگر بالقوه جهانی مطرح شد. رشد اقتصادی بالای چین در سال‌های اخیر، نیازش به انرژی را افزایش داده و امنیت در دستیابی به انرژی را به‌عنوان چشم‌اسفندیار این کشور مطرح ساخته است. به‌همین دلیل چین سعی کرده است در تمامی نقاط نفت‌خیز جهان خصوصاً در کشورهایی مانند ایران و سودان که به‌نوعی با آمریکا مشکل دارند، حضور داشته باشد. از آنجا که خلیج فارس مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده نفت وارداتی چین است و 58 درصد از نفت وارداتی این کشور از این منطقه تأمین می‌شود، بنابراین چین درصدد است جهت حفظ امنیت انرژی خود، جای پای خود را در خلیج فارس پیدا کند. از این رو چین روابط تجاری گسترده‌ای با دو کشور قدرتمند منطقه یعنی ایران و عربستان به‌عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» خود برقرار ساخته است. ایران می‌تواند از این فرصت استفاده کرده و امنیت ملی خود را از طریق وارد کردن چین به ساختارهای امنیتی منطقه تأمین کند. با توجه به توضیحاتی که پیرامون سه سناریوی فراروی ایران یعنی: «سناریوی امنیت آمریکامحور»، «سناریوی امنیت دسته‌جمعی» و «سناریوی توازن قدرت» در مورد امنیت خلیج فارس داده شد، می‌توان به این نتیجه می‌رسد که محتمل‌ترین و عملی‌ترین سناریوی پیش‌روی ایران در مورد امنیت خلیج فارس، توازن قدرت در مقابل آمریکا و متحدین عربی‌اش از طریق ایجاد تفاهم استراتژیک با چین است. بنابراین ایران می‌تواند با وارد کردن چین در معادلات امنیتی خلیج فارس، بر وزن استراتژیک خود در منطقه بیفزاید و به یک توازن قدرت حداقلی دست یابد.

منابع

الف) فارسی

1. اخباری، محمد؛ مایل افشار، فرحناز (1386)، تحلیل نقش ژئواکونومیک و کریدوری ایران در تحقق همگرایی در آسیای جنوبی، **مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بنای آینده‌ای مطمئن برای آسیای جنوب غربی**، تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.
2. اسدی، بیژن (1381): **خلیج فارس و مسائل آن**، تهران: سمت.
3. اسدیان، امیر (1381): **سیاست‌های امنیتی آمریکا در خلیج فارس**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
4. اسماعیلی، مهدی (184)، چین و سیاست‌های راهبردی، قابل دسترسی در:
[Http://www.bashgorh.net/page-se-16979.html](http://www.bashgorh.net/page-se-16979.html)
5. لهی، همایون (1384): **خلیج فارس و مسائل آن**، چاپ هشتم، تهران: قوس.
6. امام جمعه‌زاده، سیدمحمد جواد؛ فرجی نصیری، شهریار (1386)، آمریکا و ژئوپلیتیک امنیت خلیج فارس پس از جنگ سرد، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره‌ی پانز.
7. امامی، محمد علی (1381)، زمین سیاسی (ژئوپلیتیک) نوین خلیج فارس، **فصلنامه سیاست خارجی**، به نقل از: www.did.ir/catalog/index-fa.asp?cn=pp0002003221027307
8. امیدوارنیا، محمدجواد (1381)، **امنیت در قرن بیست و یکم (دیدگاه چین)**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
9. امیدوارنیا، محمد جواد (1382)، چین در شرایط نوین جهان، **نامه دفاع**، شماره اول، تهران: مرکز تحقیقات دفاعی.
10. امیدوارنیا، محمد جواد (1381 «الف»)، چین و استراتژی امنیت ملی، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال شانزدهم، شماره 2، تابستان.
11. برنانیوز (1387/3/5)، ایران هم‌چنان سومین کشور صادرکننده نفت به چین، **گزارش اوپک**، به نقل از: www.Baranews.ir
12. خدادادی، محمد اسماعیل (1383)، **مسائل منطقه‌ای ایران**، چاپ دوم، قم: یاقوت.
13. صدری، محمود (1384)، بررسی اصلاحات چین و دستاوردهای آن، **ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک**، به نقل از:
http://www.iranwatch.org/privativiews/nixon/perpex_ChallengesandOppor-tunities_1103.Pdf
14. عزتی، عزت‌الله (1377)، ژئوپلیتیک ایران و تأثیر آن بر امنیت خلیج فارس، **مجله سیاست خارجی**، سال دوازدهم.
15. مولوی، پیمان (1384)، چین از واپس‌زدگی تا همگرایی، به نقل از: www.did.ir
16. نوربخش، محمدرضا (1384)، نسل چهارمی‌ها آمدند: بازگشت چینی‌ها به سیاست قدرت به جای ارتش، **روزنامه شرق**، به نقل از: www.did.ir

17. وثوقی، سعید (1386)، آسیای جنوب غربی و نقش آن در توسعه و امنیت اقتصاد جهانی، **مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بنای آینده‌ای مطمئن برای آسیای جنوب غربی**، تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.

18. یونسیان، مجید (1384)، توان امنیتی، چالش فراروی کشورهای منطقه خلیج فارس، قابل دسترسی در:
Http://www.did.ir/catalog/index.fa.asp?cn=NA000200544065621

ب) لاتین

1. Daojiong, 2ha (2005), "China Energy Security and its International Relations", Available at: silroadstudies.Org/new/.../quarterly/November-2005/2ha-Daojiong.pdf.
2. Gundzik, Jephraim (2005), "The Ties That Bind: china, Russia and Iran", Asia Times, June, 4, Available at: <http://www.atime.com/china;GFo4Ad07.html>.
3. Kemp, Geoffrey & Saunders, Paul (2003), "American, Russia and the Greater Middle East, Challenges and Opportunities", Available at:
4. Levertt, Flynt & Bader, Jeffrey (2005), "Managing china-U. S. Energy competition in the Middle East", Available at: [www. Tw4.com/obwinter/docs/obwinter-bleverett.pdf](http://www.Tw4.com/obwinter/docs/obwinter-bleverett.pdf).
5. Luft, Gal (2006), "Fueling the Dragon: china's Race into the oil market", Available at: <http://www.iags.org/china.htm>.
6. Madsen, Julian (2006), "China Makes Friends in Persian Gulf", Available at: <http://www.asia sentinel. Com/index.php>.
7. Powell, Bill (2006), "the Dragon Swims again china's Sea Strategy", April 12, 2005, Available at: <http://www.iht.com/articles/2005/4/11/opinion/edchanda.php>.
8. Ramachandran, Sudha (2006), "China's Pearl Loss It's Luster", Asia Times, Jan, 21, Available at: <http://www.atimes.com/atimes/south-Asia/HA21DF03.html>.
9. Renfeng, Zaho (2004), "Iran Prefers china for oil Exploration project's", china Business weekly, Available at: <http://www.chinadaily.com.cn/English/doc/2004-11/09/content.390435htm>.
10. Wallace, Charles J (2005), "Airpower and the Emerging U. S. Security Framework for the Persian Gulf", Available at: www.au.af.mil/au/awc/awcgate/nps/Wallace.pdf
11. Weinstein, michacla (2005), "china geostrategic: Paling a waiting Game", Available at: [www. Pinr. Com](http://www.Pinr. Com).



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی